



## رافائل دومان فرانسوی و ایران عصر صفوی (قرن هفدهم)\*

طهمورث ساجدی (پژوهشکده زبان ملل، ReCeLLT، دانشگاه تهران)

به ندرت می‌توان، در جمع کشیشان فرقه‌های مسیحی قرن هفدهم، کسی را یافت که، در پرتو دانش و تقوی و رفتارش، اهل علم و سیاحت این قرن را تحت الشعاع قرار داده باشد و تحقیقاتش درباره ایران از او پیشی گرفته باشد. سیاحان چندی، در سفرنامه‌های خود، از او و دانش او درباره ایران نیمه دوم قرن هفدهم با اطمینان یاد کرده‌اند. مقام او در دربار ایران به عنوان «ترجمان» و «کلمه‌چی» از او شخصیتی هم‌تراز محارم دربار ساخته بود. وی بر ورود سفرای اروپایی و نیت آنان ناظر به تشکیل اتحادی در برابر امپراتوری عثمانی، که دوره افولش آغاز شده بود و همچنان در قبال ایران مسئله ساز بود، وقوف داشت و، به موقع، مدبرانه عمل می‌کرد. به لطف چند اثری که از او منتشر شده، اکنون می‌توان تصویری جامع از او و آثار و نقش او در دربار طی نیم قرن ارائه کرد. او در قرن هفدهم شناخته شده بود، در قرن نوزدهم آثارش منتشر شد، و امروز هم توجه به زندگی و آثارش ادامه دارد.

---

\* مرجع اصلی ما در این بحث و بررسی، کتاب دوجلدی فرانسویس ریشار، ایران‌شناس معاصر فرانسوی، درباره زندگی و آثار رافائل دومان است که او نسخه‌ای از آن را به آقای صفت‌گل، استاد تاریخ دانشگاه تهران، هدیه کرده است و به لطف ایشان بود که امکان استفاده از آن را یافتیم.

ژاک دو تِرْتِر، معروف به رافائل دومان<sup>۱</sup>، به سال ۱۶۱۷ در شهر لومان<sup>۲</sup>، واقع در نزدیکی سارت<sup>۳</sup>، مرکز استان پئی دُلا لوآر<sup>۴</sup>، متولد شد و در ۲۷ اوت ۱۶۱۸، در کلیسای جامع سن ژولین زادگاه خود غسل تعمید یافت. از روزگار جوانی و احوالی که او را به ورود در فرقه کاپوسن‌ها<sup>۵</sup> کشاند اطلاعی نداریم. وی، در سال ۱۶۳۶، اعتقاد مذهبی خود را اظهار کرد و نام رافائل دومان را برگزید. در همین اوان، به مطالعه در فلسفه و الاهیات روی آورد. در حدود سال ۱۶۴۱-۱۶۴۲، رسماً کشیش فرقه کاپوسن‌ها شد و ظاهراً، در همین ایام، به عضویت «مسیون‌های تبلیغی» درآمد.

در ایران، کاپوسن‌ها شعبه خود را به سال ۱۶۲۸ در اصفهان به ریاست عالیۀ پدر روحانی پاسیفیک دو پروون<sup>۶</sup> تأسیس کرده بودند. اما وی، از آنجا که به فرمان شاه عباس اول مأمور سفارتی به نزد لویی سیزدهم<sup>۷</sup>، شده بود، ناگزیر شد فی الفور به فرانسه بازگردد و همسفرش به ایران، پدر روحانی گابریل دُپاری<sup>۸</sup>، را در اصفهان تنها بگذارد و دیگر هرگز نتواند به این شهر بازگردد. (Richard, 1995, t. I, p. 16)

تاریخ عزیمت رافائل به مشرق زمین تاکنون صرفاً به نقل از ژان باتیست تاورنیه<sup>۹</sup> در سفرنامه‌اش و شارل شِفِر<sup>۱۰</sup> در اوضاع ایران در سال ۱۶۶۰ (Richard, 1995) →، تألیف رافائل دومان، به دست داده شده است. اما فرانسویس ریشار در تحقیقاتش به این نتیجه رسیده که لازم است در این تاریخ تجدید نظر شود. به گفته او، تاورنیه در حلب بود که پدران روحانی این شهر از او تقاضا می‌کنند تا دو تن از کاپوسن‌ها، پدر روحانی رافائل و پدر روحانی ایو<sup>۱۱</sup>، را نیز به همراه خود ببرد. تاورنیه و رافائل و ایو، در ماه مارس ۱۶۴۷، از حلب روانۀ اصفهان می‌شوند و سوم ماه مه به آنجا می‌رسند (Ibid., p. 20). رافائل در اصفهان عهد شاه‌عباس دوم رحل اقامت می‌افکند، اما پدر روحانی ایو به هندوستان می‌رود و در سورات (از ایالت گجرات) وفات می‌کند. در کاروان آنان، ژروئیت معروف پدر

1) Jacques Dutertre, alias Raphaël Du Mans 2) Le Mans

3) Sarthe 4) Pays de la Loire

5) Capucins. فرقه کاتولیک رومی.

6) Pacifique de Provins

7) Louis XIII (1601-1643).

8) Gabriel de Paris

9) Jean-Bapiste Tavernier

10) Charles Schefer

11) Yves

روحانی ریگردی<sup>۱۲</sup> و ماجراجوی پرآوازه ونیزی، پدر روحانی دومنیکو دِ سانکتیس<sup>۱۳</sup> نیز حضور داشتند.

اوضاع و احوال میسیون کاپوسن‌های اصفهان به هنگام ورود رافائل به این شهر به خوبی شناخته شده است. به گزارش مورخ ۱۶۴۷ پدر روحانی آمبرواز دورن<sup>۱۴</sup>، رافائل، در آن هنگام، سه تن از کشیشان - آمبرواز دوپروئی<sup>۱۵</sup>، کشیش اعظم مقیم اصفهان؛ والتن دانژه<sup>۱۶</sup>، که از سال ۱۶۳۱ در این شهر زندگی می‌کرد؛ و ژیل دُسیز<sup>۱۷</sup>، که ظاهراً همزمان با کاروان به این شهر آمده بود (Ibid., p. 22) - راباز می‌یابد. به گفته کشیش الکساندر دُرود<sup>۱۸</sup>، که از سال ۱۶۴۸، در این شهر اقامت داشت، پنج تنی که از آنان نام برده شد جملگی فرانسوی بودند. (Ibid, p. 23, note 47) →

در این ایام، مبلغین از آزادی کامل در تبلیغات مذهبی برخوردار بودند و با اهالی و بزرگان شهر جلساتی داشتند و، در این جلسات، درباره قرآن، تثلیث کاتولیکی و رستاخیز مسیح به گفت‌وگو می‌نشستند. بیشتر روحانیان مسیحی مقیم ایران نسبت به کلیسای رومی خصومت داشتند. ضمناً کوشش‌های آنان، برای مسیحی کردن زردشتی‌های مستقر در نزدیکی جلفای اصفهان نتیجه‌ای به بار نیاورد. کشیش گابریل دُشینون<sup>۱۹</sup> جستار مهمی درباره آنان نوشت که در سفرنامه‌اش به سال ۱۶۷۱ منتشر شد و تا ورنیه هم آن را به تمامی در سفرنامه خود نقل کرد (Ibid., p. 23) →. اصطلاح «بهدینان» به جای «زردشتیان» که استاد پورداد (ص ۳۱۲-۳۱۷) و دیگر بزرگان اهل ادب ظاهراً می‌پنداشتند از تقریرهای تا ورنیه است، در اصل به شینون تعلق دارد.

اوضاع و احوال دَیِر مسیحیان در اصفهان، نمودار تساهل ملت و دولت در این بُرهه تاریخی (نیمه اول قرن هفدهم) است. کاپوسن‌ها در سال ۱۶۲۸ به اصفهان آمدند و در سال ۱۶۳۲ خانه‌ای در شهر خریدند و آن را به صورت دَیِر درآوردند. محل آن در نزدیکی

12) François Rigordi

14) Ambroise de Rennes

16) Valentin d'Angers

18) Alexandre de Rhodes

13) Domennico de Sanctis

15) Ambroise de Preuilly

17) Gilles de Decize

19) Gabriel de Chinon

قلعه طَبْرَك (قلعه قدیم در اصفهان که بیرون دروازه‌ای در دشت ویرانه آن برجاست) بود (Richard, p. 24). آرامنه در جلفا دوازده کلیسا داشتند. جاثلیق از توجه و الطاف شاه عباس اول برخوردار بود. شاه سعی کرد جاثلیق آرامنه را از اچمیادزین (در ارمنستان) به اصفهان بیاورد اما کوشش او نتیجه‌ای نداد. هدف شاه آن بود که کلیسای آرامنه زیر نفوذ بیگانگان قرار نگیرد. (Ibid., p. 25) →

مسیحیان در شهر اصفهان اغلب از آرامنه بودند و طی سال‌های ۱۶۰۵-۱۶۰۷ به این شهر منتقل شده بودند. آنان ظاهراً، پیش از مهاجرت اجباری و استقرار در جلفا، یعنی پیش از سال ۱۶۰۴، در اصفهان مستقر شده بودند. در پی آنان، گرجی‌ها، نسطوری‌ها، و یعقوبیان نیز به آن شهر آمدند. شاه عباس، در سال ۱۵۹۱، اصفهان را پایتخت خود ساخت. در زمان سلطنت او، آرامنه دشت شمس‌آباد؛ آرامنه تبریز در محله تبریز‌آباد یا عباس‌آباد جایگیر شدند و آرامنه ایروان در داخل شهر اصفهان با مسلمانان درآمیختند. در پرتو سخاوتمندی خواجه شولن<sup>۲۰</sup>، کلیسای مریم مقدس<sup>۲۱</sup>، به سال ۱۶۱۰، در اصفهان، بنا شد. حتی سنگ‌تراشان ارمنی، در گبرآباد، با بهدینان درآمیختند و به کار مشغول شدند. (Ibid) →

روحانیان و پیروان کلیسای مریم مقدس، که در آئین مذهبی با ارمنیان مشترک و در عین حال طرفدار اتحاد با رُم بودند، در سال ۱۶۰۹ از پاپ پُل پنجم<sup>۲۲</sup> تقاضا کردند تا به آنان کمک کند و کشیشی داشته باشند تا بتوانند در مقابل کشیش جلفا پایداری نشان دهند. سال بعد پاپ پاسخ داد و آنان را به پایداری فراخواند سپس تصمیم گرفته شد که جوانان ارمنی را در رُم تعلیم دهند و تربیت کنند. امّا، برای انتصاب کشیش و اعزام او به اصفهان موافقت شاه لازم بود. کشیش اگوستن آنتونیو دگُو<sup>۲۳</sup> که پیشتر به ایران آمده بود، انتخاب شد تا به اصفهان برود که هرگز این سفر سر نگرفت. (Ibid., p. 25 et 28)

دو فرقه مذهبی کاتولیک دیگر در اصفهان حضور داشتند و، با استفاده از علاقه شاه عباس اول، به برقراری ارتباط با دولت‌های اروپائی، قبل از کاپوسن‌ها در اصفهان

20) Xwâje Shevelin

21) Eglise de Sainte-Marie

22) Le Pape Paul V (1552-1621)

23) Le P. Augustin Antoine de Gouvea

جایگیر شده بودند. اگوستن‌های پرتغالی، از سال ۱۶۰۳، در حسینیه نزدیک مسجد جامع و کارم<sup>۲۴</sup>‌های پابره‌نه، که نمایندگان پاپ بودند، در محله جانب شرقی میدان قدیم میر، جا گرفته بودند. آنان، به خلاف کاپوسن‌ها، به فرمان شاه مستقر شده بودند و از این رو، عنوان میهمان داشتند (Ibid., p. 26). رُم، در جوابگویی به آرزوی طرفداران خود، عالیجناب دوگوارا را به اصفهان فرستاد. اما او پیش از رسیدن به مقر خود درگذشت. از این رو، عالیجناب برنار دُ سنت تیرز<sup>۲۵</sup>، که در سال ۱۶۳۸ به مقام اسقفی رسید و به سال ۱۶۶۹ در اصفهان وفات یافت. جانشین ارشد او موفق گشت در خانه‌ای در محله شیخ شعبان اصفهان ساکن شود و کار را به نایب کشیش شهر اصفهان، پدر روحانی ژوزف دل ژزاریو<sup>۲۶</sup>، واگذار. اما غیبت او مشکلات عدیده‌ای به بار آورد به خصوص در رقابت با کاپوسن‌ها که به هیچ وجه نمی‌خواستند کشیشی از فرقه اگوستن بر آنان تفوق داشته باشد. این منازعات نشان می‌داد که هر فرقه‌ای، در تبلیغات مذهبی، به حساب خود کار می‌کرد. بدین قرار، به راحتی می‌توان رقابت دولت‌های فرانسه و پرتغال و اسپانیا را در پس فعالیت‌های این فرقه‌ها مشاهده کرد.

پیداست که چند کشیش مجبور به نگهداری اماکن مذهبی و پذیرایی از میهمانان عبوری، فرصت لازم برای اجرای مأموریت خود و تبلیغ و ترویج مسیحیت فرصت چندانی نمی‌یافتند (Ibid., p. 30). در جلفای اصفهان، سوای هسته کوچک مؤمنان صدیق، یکی از مراکز ارمنی، مدتی مدید، خصمانه‌ترین موضع را نسبت به هر نوع نزدیکی با کلیسای رُم اختیار کرد. این موضعگیری همواره ادامه یافت و حتی، به مرور زمان، اثرگذارتر شد.

در این ایام، لزوم آشنائی مبلغین با زبان فارسی هم احساس شد. کشیشان کاتولیک مقیم اصفهان و جلفا رفته رفته به فراگیری زبان فارسی گرایش یافتند، به خصوص که بعضی از آنان با دربار صفوی در ارتباط بودند. ظاهراً گابریل دُپاری، اولین کشیشی بود که در سال‌های ۱۶۲۸-۱۶۳۶ در اصفهان به تألیف چند جلد کتاب به زبان فارسی مبادرت

۲۴) فرقه کاتولیک نتردام دومون کاربل (Notre-Dame de Mont-Carmel) که صندل به پا می‌کردند.

25) Bernard de Sainte-Thérèse [Jean Duval]

26) Le P. José del Rosario

کرد و حتی موفق شد به سطح بالائی در نثر فارسی دست یابد، چنانکه چند تن از ادیبان برجسته اصفهان مهارت او را ارجمند شناختند. رفیق و جانشین او، کشیش بلژدونانت<sup>۲۷</sup>، در حدود سال ۱۶۴۰، گرامر فرانسه را سه بار در هفته به جوانان خانواده‌های اعیان پایتخت درس می‌داد. ظاهراً او زبان فارسی را به این منظور یاد گرفته بود تا وارد بحث درباره قرآن شود و نقش خود را در زیر سؤال بردن کتاب مقدس مسلمانان و اثبات برتری کتاب مقدس مسیحیان ایفا کند (Ibid., p. 32). جدال در مقابل مسجد شاه با مآلها آغاز شد. یکی از امتیازات بارز کاپوسن‌ها در جلب مردم عادی، لباس خاکستری‌رنگ فقیرانه آنان بود که تبلیغات مذهبی آنان را آسان می‌کرد. از این منظر، کاپوسن‌های خاکستری‌پوش به درویش بی‌ادعا شباهت داشتند. (Ibid)

کشیش آمبرو آزدوپروئی<sup>۲۸</sup> هم زبان فارسی را درست یاد گرفته بود و حتی، در جوانی به سال ۱۶۴۵، نشست‌های چندی با عموی شاه‌عباس دوم و برجستگان دربار برگزار کرده بود. کشیش دُمینیکن پائولو پیرو مالی<sup>۲۹</sup>، اسقف اعظم نخجوان، می‌گفت که دوپروئی یگانه کشیشی از میسیونرهای لاتینی اصفهان است که می‌تواند به زبان فارسی سخن بگوید و در مناظره و جدال با مسلمانان و ارامنه شرکت کند. پیش از آن، کشیش‌های کاپوسن به دربار صفوی راه یافته بودند و کشیش والتن دانژه که با زبان‌های فارسی و ترکی آشنا بود، در حدود سال ۱۶۴۰، نوشته بود کاپوسن‌ها، در میدان مقابل مسجد شاه، موعظه می‌کردند و کسانی را که به مسجد می‌رفتند به صحبت و ا می‌داشتند و به آنان نشان می‌دادند که می‌توانند به زبان فارسی با آنان گفت‌وگو کنند و مطالب اناجیل اریعه را برای آنان توضیح دهند. (Ibid)

رافائل، به محض ورود به اصفهان، به مطالعه زبان فارسی و ترکی مشغول شد. او می‌توانست از تجارب همکاران خود بهره جوید و، درگفت‌وگوهایی که کشیشان با جوامع مذهبی و با بعضی از بزرگان دربار داشتند، شرکت کند. در حدود سال ۱۶۴۸، موعظه‌های کشیشان شایع شد، چنانکه شیخ‌الاسلام، داروغه و قاضی را به دخالت

27) Blaise de Nantes

29) Paolo Piromalli

28) Ambroise de Preuilly

و داشت و سرانجام داروغه توانست محیط را آرام سازد. از سوی دیگر، زنان مسلمانی که فرزندشان بیمار بود به کشیش‌های کاپوسن رجوع می‌کردند و ظاهراً کاپوسن‌ها، برای پاسخ به تقاضای آنان، با ترس و لرز دست به کار می‌شدند، چون گاه‌گذاری به غسل تعمید دادن به کودکانی متهم می‌شدند که مُشرف به موت بودند. (Ibid., p. 34)

در آغاز سال ۱۶۴۹، دُ پروئی، ارشد میسیونرهای اصفهان، مأموریتی پرثمر اما زودگذر، در قصبات ارمنی‌نشین درّه پریا واقع در صد کیلومتری مغرب اصفهان در بخش فریدن و در دو سوی قصبات فعلی داران و فریدن، انجام داد. وی، هر چند نتوانست به زبان دیگری جز زبان فارسی موعظه کند، در مقابله با کلیسای ارامنه از موفقیت بزرگی برخوردار شد تا آنجا که کشیش ارمنی محل تهدید کرد هر ارمنی که به او رجوع کند تکفیر خواهند شد و در نتیجه، دُ پروئی را به ترک محل واداشت (Ibid., p. 35). ظاهراً در همین ایام بود که کاپوسن‌ها در صدد برآمدن تا زردشتی‌های اصفهان را به قبول دین خود ترغیب کنند. آنان در موعظه‌های خود، از کارم (روزه مسیحیان) نیز برای ارمنیان کاتولیک سخن می‌گفتند و آن در حالی که کشیش‌های ارمنی به آنان اجازه نمی‌دادند در دوازده کلیسای جلفا موعظه کنند و حتی اسقف اعظم داوید<sup>۳۰</sup> را واداشتند هر ارمنی را که به مذهب کاتولیک درآید به تکفیر تهدید کند. البته، در این ایام، کشیش‌های کاپوسن و دیگر فرّق با زبان ارمنی آشنا نبودند اما به زبان فارسی موعظه می‌کردند. (Ibid., p. 36)

پس از عزیمت دُ پروئی به هندوستان در حدود سال ۱۶۴۹ و در پایان همین سال، رافائل، که به اندازه کافی با ایران و زبان فارسی مأنوس شده بود، به مقام ارشد میسیون اصفهان منصوب شد و تاریخ هجری ۱۰۵۹ [م ۱۶۴۹] را روی مُهر خود حک می‌کرد. چند سال پس از آن، در سال ۱۶۵۲، شهرت او به اتفاق کفایت علمی‌اش وی را به حیث ریاضیدان و معاشر شخصیت‌های برجسته کشور شناساند (Ibid., p. 37). کشیش گابریل دُشینون، که حدود سال ۱۶۵۰ وارد اصفهان شد، بی سرو صدا، طی سال‌های ۱۶۵۲-۱۶۵۴ در میان ارمنیان جلفا رحل اقامت افکند. در آنجا که پیش از اخراج دُمینکن پیرومالی در سال ۱۶۴۰، هیچ بیگانه‌ای نتوانسته بود در آن مستقر شود. او در جلفا

30) L'archevêque David

مدرسه‌ای تأسیس کرد و محتاطانه کوشید از هرگونه منازعه عقیدتی اجتناب ورزد (Ibid.). اما از آنجا که فرقه‌های کارم و یسوعی (ژزویت) نیز می‌خواستند، به پیروی از او، در جلفا مستقر شوند، اسقف اعظم داوید همگی را اخراج و تهدید کرد و ورود میسیونرها به جلفا را ممنوع خواهد کرد. از این رو، شینون به تبریز رفت و، در آنجا، به سال ۱۶۵۴، مهمانسرای تأسیس کرد که ظاهری محقر داشت و مقر و منزل و وعده‌گاه میسیونرها شد. در همین اوان است که شینون گزارش سفرهای جدید خود و شرح روابطش با مسلمانان را می‌نویسد. حاصل دوستی این کشیشان با اهل محل به‌خصوص با اهل فلسفه و ریاضیات یکی از بهترین دستاوردهای آنان - مضاف بر ترویج اناجیل اربعه - در این مقطع تاریخی است، ناگفته نماند که بستگان نزدیک شاه‌عبّاس دوم و خود او با این کشیشان مراد داشته‌اند. رافائل نیز، در پرتو آشنائیش با ریاضیات، با جامعه علمی کشور مناسبات حسنه برقرار می‌کرد. وی، ضمن تأکید بر ذوق و قریحه ایرانیان در ساختن اسطرلاب و توجه آنان به محاسبات نجومی، مباحثی در این باب مطرح کرده است. آنژ دُسن ژوزف یا، بهتر، همان ژوزف لابروس<sup>۳۱</sup>، که در شیراز سکونت داشت، معتقد بود که آلات نجومی در ایران بیش از فرانسه رایج است. (Ibid., p. 38. note 86)

ژان شاردن<sup>۳۲</sup>، برای تنظیم مباحث مربوط به حساب و ریاضیات و نجوم در سفرنامه خود، به رافائل متوسّل می‌شد و در خصوص اسطرلاب ایرانی و مقایسه روش ایرانی، با روش‌های ژان استوفلرن<sup>۳۳</sup> و یوهانس زگیو موتتانوس<sup>۳۴</sup>، از علمای اروپایی قرن شانزدهم، ملاحظات جالبی ارائه می‌کند (Ibid., p. 38). ظاهراً در همین سال‌های ۱۶۵۴ و ۱۶۵۵ بود که رافائل به سِمَت مترجم دربار شاه‌عبّاس دوم انتخاب می‌شود و نامه‌های سفرای اروپایی را ترجمه می‌کند. در بعضی از گزارش‌های اروپائینی که به ایران آمدند آمده است که رافائل با مورخ درباری، محمد طاهر وحید، آشنایی داشت. (Ibid., p. 39)

مشاهدات و ملاحظات یکی از فرانسویان ثروتمند این عصر، به نام پوله دار منویل<sup>۳۵</sup> درباره ایران و خصایص ایرانیان، جالب است. او، هر چند کاتولیک بود، نسبت

31) Ange de Saint-Joseph (Joseph Labrouse).

32) Jean Chardin (1643-1713).

33) Jean Sloefflerin

34) Johanes Regiomontanus

35) Pouillet d'Armainville



به میسیونرها نظری سختگیرانه داشت و شمار آنان را بیرون از اندازه حتی بیفایده می‌دید. او ارج و قربتی برای مسیحیان شرقی همچنین مسلمانان قایل نبود و از میسیونرهای پُرشمار کاتولیکِ مقیم اصفهان تنها چهار یا پنج تن را کاتولیک واقعی می‌شناخت، از جمله کشیش ارمنی به نام پترُس<sup>۳۶</sup> و نیز اعضای خانواده دُلْتوآل<sup>۳۷</sup> را که اصالتاً اهل لیون (فرانسه) و آن هم از پرتستان‌های فراری به ایران بودند. پترُس، طی مسافرتش، با مترجم همایون فرانسوآپتی دُلاکروآ<sup>۳۸</sup>، در ارتباط بود و از او اطلاعاتی درباره ایران کسب کرده بود. وی، پس از سه ماه اقامت در ایران، در بازگشت به فرانسه، تصادفاً متوجه قدرت و نفوذ هلندی‌ها در ایران و نفوذ تجاری آنان می‌شود. (Ibid., p. 42)

پوله می‌گفت که شاه‌عبّاس دوم خواسته بود در کُشورش، از ادیان، دین اسلام (مذهب شیعه) و دین عیسوی باشد که، با آن، روابط حسنه بین ایران و اروپای مسیحی برقرار شده بود. او می‌خواست بداند چه تفاوتی بین مذهب آرامنه و مذهب فرانک‌ها<sup>۳۹</sup> (فرانسویان کاتولیک) وجود دارد. ظاهراً اِمه شِزو<sup>۴۰</sup>، کشیش عیسوی، نخستین کشیشی بود که برای صحبت و مشورت درباره تفاوت آن و مذهب مسیحی به دربار فراخوانده شده بود. پس از مدتی، رافائل هم برای روشن شدن این تفاوت به دربار فراخوانده شد تا پاسخ یکی از یسوعیان و یکی از کاپوسن‌ها در این باره شنیده شود. این را هم متذکر شویم که، رفتار کاپوسن‌ها نسبت به مقامات کلیسائی ارمنیان بسیار محترمانه بود (Ibid., pp. 43-44). باری این جلسات به درازا می‌کشید و حتی اعتمادالدوله (محمدبیک) صدر اعظم وقت، در آنها وارد می‌شود (Ibid., p. H4). دیری نمی‌گذرد که سفرنامه شِزو در سال ۱۶۶۹ به همت الکساندر دورود<sup>۴۱</sup> با مطالبی که وی به آن می‌افزاید و آنها را به شِزو نسبت می‌دهد، به چاپ می‌رسد. مسیحیان ایران و بازرگانان ارمنی که به اروپا می‌رفتند و همچنین، پروتستان‌های اروپائی مقیم ایران با آن آشنا می‌شوند. در نتیجه، اعتبار میسیونرهای مقیم ایران بر باد می‌رود و این تصوّر پدید می‌آید که آنان، به منظور تبلیغ، به خودستایی رو می‌آورند و برای خود موفقیت‌های تخیلی رقم می‌زنند.

36) Petrus

37) de l'Etoile

38) François Pétis de la Croix (1553-1713).

39) "Francs"

40) Aymé Chézaud

41) Alexandre de Rhodes

در این باره، کشیش فرقه کارم، فلیکس دُسن آنتوان<sup>۴۲</sup>، نامه‌ای از شیراز به مرکز تبلیغات رُم می‌فرستد و تقاضا می‌کند که، از این پس، هیچ سفرنامه‌ای از سفرنامه‌های کشیشان کاتولیک بدون اجازه منتشر نشود. (Ibid., p. 45)

کاپوسن‌ها - که ژزوئیت‌ها را مسئول به کنار گذاشتن خودشان از جلفا در سال ۱۶۵۵ می‌شناختند - به انتشار سفرنامه‌های میسیونرها چندان تمایلی نداشتند و ظاهراً می‌بایست به خصوص از نشر سفرنامه ۱۶۵۹ خودشان خشنود نباشند. احتمالاً به همین جهت بود که رافائل تصمیم می‌گیرد، برای پیروان ممتاز فرقه خود در پاریس، به سال ۱۶۶۱، رساله‌ای بنویسد و، در آن، آنچه را بر سر کاپوسن‌ها آمد همچین پیشرفت‌های یسوعیان را در اصفهان<sup>۴۳</sup> گزارش کند و چند نسخه از آن را به پاریس بفرستد. در این رساله آکنده از ریشخند، مطالب سفرنامه شِزو صفحه به صفحه رد می‌شود. مؤلف، قبلاً آن را از نظر شاردن پروتستان گذرانده بود و او نیز فرصت را مغتنم شمرد و تا توانست میسیونرهای کاتولیک را بی‌اعتبار ساخت (Ibid.). با این حال، تأکید شدید شِزو نتیجه داد و، پس از وفاتش در سال ۱۶۶۴، میسیون ژزوئیت در محله جدید مسیحی، آن سوی جلفا، مستقر گردید. (Ibid., p. 47)

رساله مذکور توجه ما را به گزارش اوضاع دربار ایران جلب می‌کند. شارل شِفر<sup>۴۴</sup> - استاد زبان فارسی در مدرسه زبان‌های زنده شرقی در پاریس که در زمینه تحقیقاتی، به موازات اولین استاد زبان فارسی در این مدرسه، لویی ماتیو لانگلس<sup>۴۵</sup>، پژوهش می‌کرد - در اواخر قرن نوزدهم موفق می‌شود نسخه خطی آن را به چاپ رساند. متعاقباً فرانسیس ریشار، این رساله را، با ویرایش تازه و رفع نقایص آن و حواشی عدیده به چاپ رساند. (Ibid)

در ماه ژانویه ۱۶۶۱، اعتمادالدوله محمدبیگ از مسند قدرت به کنار گذاشته می‌شود

42) Félix de Saint-Antoine

43) *Mémoire de ce qui est arrivé dans l'établissement et progrès de la mission des Pères, Jésuites dans Hispan, Capitale de Perse.*

44) Charles Schefer (1820-1898).

45) Louis-Mathieu Langlès (1763-1824).

و، در ماه مارس همین سال، میرزا محمد مهدی فرزند حبیب‌الله موسوی حسینی جانشین او می‌شود. وی قبلاً مقام صدر را داشت و بیم آن می‌رفت که مسیحیان را از اصفهان دور کند. رافائل کوشش می‌کند تا فرمان شاهانه‌ای کسب کند که کاپوسن‌ها بتوانند در قلب جلفا مستقر شوند (Ibid.). رافائل، که همچنان با بزرگان کشور مرادده داشت، می‌خواست، در کنار این مراددهات، به طرح سؤالاتی دربارهٔ سیاست، مذهب، علوم، هنر بپردازد. اوضاع و احوال ایرانی که او در سال ۱۶۶۰ ارائه می‌کند (Ibid., p. 48)، به نظر نمی‌رسد با هدف چاپ و نشر آن وفق داشته باشد (Ibid) و، در عین حال، مشخص هم نیست که او نگارش آن را به ابتکار خود، انجام داده باشد یا به تقاضای مافوق. (Ibid., p. 49)

در هر حال، به نوشتهٔ خود او، هدفش تصحیح سفرنامه‌هایی بوده که سیاحان عجولانه پدید آورده بودند مثل کاری که الکساندر دورود به سال ۱۶۵۹ انجام داد و می‌خواست برای ژرژوئیت‌ها افتخارآفرینی کند. احتمال اینکه او توانسته باشد از سفرنامهٔ آدام اُشلاگِر<sup>۴۶</sup> یا اولناریوس<sup>۴۷</sup>، منشی سفیر دوک اشلسویک-هُلشتاین<sup>۴۸</sup> که در سال ۱۶۳۷ به اصفهان آمد، اطلاع داشته باشد، وجود دارد چون آبراهام وان ویکفور<sup>۴۹</sup>، در سال ۱۶۵۶، ترجمه‌ای از آن را در پاریس منتشر کرده بود. اما رافائل از آن یاد نمی‌کند چون دیدگاه او با دیدگاه نویسنده تفاوت فاحش داشته است (Ibid). در ترجمهٔ سفرنامهٔ مذکور، اوضاع ایران ۱۶۶۰، پس از عزیمت پوله دارمنویل گزارش شده است. اما از سرنوشت دستنویست آن خبر نداریم حتی نمی‌دانیم چگونه در حدود سال ۱۶۸۰ به دست صدر اعظم وقت دولت فرانسه، ژان باتیست کُلبِر<sup>۵۰</sup> رسید. نسخهٔ متعلق به کتابخانهٔ ملی پاریس قطعاً به دست رافائل پاکنویس شده و ظاهراً بعدها حک و اصلاحی در آن صورت گرفته است. از این رو، فرانسویس ریشار در صدد برنیامده آنها را در چاپ لحاظ کند. ناگفته نماند که این نسخه، در حدود سال‌های ۱۶۸۲-۱۶۸۳، وارد کتابخانهٔ کُلبِر شده است (Ibid., p. 49). توجه مؤلف به منابع، و رسوم ایرانی ارزشمند

46) Adam Ölschläger

47) Olearius

48) Schleswig-Holstein

49) Abraham Van Wicquefort

50) Jean-Baptiste Colbert (1619-1683).

است. رافائل اولین کسی از همتایان خود نیست که به چنین مهمی دست زده است چون، پیش از او، کشیش پاسیفیک دُپروون، در سال ۱۶۳۱، سفرنامه جالبی با جزئیات مشابه کار رافائل نوشته و آن را در همان سال به چاپ رسانده بود. به علاوه، در اثر یکی از کاپوسن‌های اصفهان به سال ۱۶۴۰ و حتی در اثر به جا مانده از گابریل دوشینون، توجه به آداب و رسوم ایرانیان مشاهده می‌شود. (Ibid., p. 50)

اساسنامه فرقه کاپوسن‌ها مقرر می‌داشت که هر دیری می‌بایست کتابخانه خصوصی ساده‌ای داشته باشد تا برای پرورش کشیشان در جهت معنویت‌پدران روحانی وسیله مؤثری باشد. نخستین کاپوسن‌های اصفهان، برای نگارش کتاب به زبان فارسی، به جمع‌آوری منابع به آن زبان نیاز داشتند. رافائل هم، در سال ۱۶۵۶، از یکی از ایرانیان سرشناس چندین نسخه به زبان فارسی دریافت کرد. در هر حال، گنجینه این کتابخانه، در اصفهان - که سیاحان و مسافران عبوری از آن بازدید می‌کردند و شناخته شده و شهرت یافته بود و بر شهرتش افزوده شده بود - در حمله افغان پراکنده گردید. (Ibid., p. 51-52)

در آن اوان، عده در خور توجهی از فرانسویان و هلندیان و انگلیسیان در شهر جلفای نو و اطراف آن اقامت داشتند و شماری از آنان نیز در خدمت شاه بودند (Ibid., p. 54, note 127). عالیجناب فرانسوا پالو<sup>۵۱</sup>، که به نمایندگی از پاپ، برای بازدید از مسیحیان و تهیه گزارش از احوال آنان به اصفهان آمده بود، به تعنت گفته که بهتر است آنان برای تبلیغ دین محمدی موعظه کنند تا برای پاپ. (Ibid., p. 55, note 129)

پس از آنکه طرح‌های تبلیغی کاپوسن‌ها در سیام (تایلند) و پگو (برمه، سپس میانمار) رها می‌شود، روابط از منظر دیگری تداوم می‌یابد. در این مقطع زمانی، اخبار هند و شرق دور از طریق ایران به فرانسه می‌رسید (Ibid., p. 60). این اخبار بیشتر توسط ارمینان و کارمندان کمپانی هلند شرقی گزارش می‌شد.

از سیاحان قرن هفدهم، ژان دُتونو<sup>۵۲</sup> شهرت یافته بود. او، طی سفر به ایران، در میانه (آذربایجان) درگذشت. او، سوای سفرنامه‌اش که ملاحظات دقیقی از وی در بردارد،

51) Manseigneur François Pallu

52) Jean de Thévenot (1633-1667).

یادداشت‌هایی از اقامت خود در دیر کاپوسن‌های اصفهان به جا گذاشت. او دربارهٔ رافائل می‌نویسد: «پدر روحانی رافائل، در پرتو تقوا و توان خود، وجودی بس مفید و سازنده است. او پدر روحانی والتن دانژه و ژان باتیست دلوش<sup>۵۳</sup> را به همراه دارد» (Ibid., p. 61). این هر سه، در این ایام، برای ملاحظات نجومی، که به شدت طرف توجه و علاقه در دربار صفوی بود، اهمیت خاص قایل بودند به‌ویژه ژان باتیست دلوش که ستاره دنباله‌داری در اصفهان کشف کرد (Ibid). تونو از آشنائی‌های میدانی رافائل استفاده می‌کرد و متقابلاً دربارهٔ شهر اصفهان اطلاعاتی به او می‌داد. رافائل نیز یادداشت‌های خود را، دربارهٔ اوضاع ایران در اختیار تونو می‌گذاشت که تأثیر آنها در سفرنامه وی مشهود است. (Ibid)

ورود رافائل به دربار و در آمدنش به خدمت شاه عباس دوم نشان از جایگاه علمی و صداقت او دارد. وی ابتدا، برای ترجمه نامه‌های سران کشورهای اروپائی، به دربار فراخوانده شده بود، و تا پیش از سال ۱۶۶۵، به دعوت شاه وارد دربار نشده بود. از زمانی که او عنوان «ترجمان» و «کلمه‌چی» را کسب کرد (Ibid., p. 62, note 144) همواره مواظب بود که رسماً از پذیرفتن این عنوان احتراز کند. او، در گزارش اوضاع ایران به سال ۱۶۶۰، به مجلسی شاهانه و ورود سفرا اشاره دارد اما درباریان جز علامه محمدتقی مجلسی و شخصی دیگر را نام نمی‌برد. (Ibid., note 145)

شاه عباس دوم، در سال ۱۶۶۰، حدوداً بیست و هشت ساله بود. در آن زمان، به مناسبت ششمین سفر تاورنیه به ایران، رافائل هم به جلسه خصوصی شاه دعوت می‌شد (Ibid., p. 63). به نظر تاورنیه، اعتبار رافائل در دربار مرهون آشنائی وافی او با زبان فارسی بود همچنین به این جهت که دانشمندترین شخصیت در دربار شمرده می‌شد (Ibid). اما دسیسه‌گران دربار هم بیکار نمی‌نشینند و شایع می‌کنند که او، به بهانه تدریس ریاضیات، چند تن از درباریان را به دین عیسوی درآورده است. شاه با این شایعه به شدت عصبانی می‌شود اما چند تن از مقربان‌ش او را به آرامش فرامی‌خوانند و اتهام را بی‌پایه می‌خوانند. مورخ ارمنی پترس بدیک، مؤلف چهل ستون<sup>۵۴</sup> (وین ۱۶۷۸)، می‌گفت که

53) le P. Jean-Baptiste de Loches

54) Petrus Bédik, *Chil Sutun*, etc., Vienne, 1678.

رجب‌علی تبریزی، مربی شاه که با عادات و رسوم مسیحیان مانوس بود، موجبات نزدیکی شاه را به رافائل فراهم آورده بود (Ibid., p. 65-67). رافائل همچنین طرف توجّه شاهزاده خانمی شده بود که نزدیک بود ایمان کلیسایی او را برباد دهد. هانری گُرتین - در فلسفه ایرانی - اسلامی در قرون هفدهم و هجدهم (Corbin, 1981, p. 83-93) از رجب‌علی تبریزی یاد کرده است. (Ibid., p. 61) →

جانشین شاه عباس دوم، شاه صفی دوم، در سال ۱۶۶۶ (۱۰۷۷ یا ۱۰۷۸ق) تاجگذاری می‌کند و چون این مراسم با قحطی طولانی و بی سابقه‌ای در ۲ مارس ۱۶۶۸ مصادف می‌شود تاجگذاری خویش را تجدید می‌کند و نام سلیمان را برمی‌گزیند. رافائل، در نامه مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۶۶۷، گزارش می‌کند که چگونه، چند روز پیش از تاجگذاری، میرآخورباشی او را در نزد شاه، به گرداندن مسلمانان به دین عیسوی متهم ساخت و ناظر، مقصودبیک، همچنین به‌ویژه صدر اعظم، میرزا محمدمهدی، از او دفاع می‌کنند (Ibid. p. 77). در این هنگام، شاه تمایلی به جنگ با امپراتوری عثمانی نداشت و رافائل هم از این بابت «بسیار ناراحت شد» (Ibid.)، انگار که یکی از مأموریت‌های او در ایران این بوده که شاه را به تجاوز به عثمانی تشویق کند. (Ibid)

پترس بدیک، از ارمینان سوریه، که با زبان‌های عربی و ترکی آشنا بود و زمانی هم دروین (اتریش) زبان‌های شرقی تدریس می‌کرد (Ibid., p. 92)، از اوضاع و احوال ایران خبر داشت و به عنوان مردی بزرگ و باصفا شناخته بود، که، در میادین اصفهان، کودکان او را با انگشتان خود نشان می‌دادند، زیرا او آینه زندگی مرتاضانه و متقی شمرده می‌شد (Ibid., p. 93). او از دانش رافائل در ریاضیات، که باعث می‌شد بزرگان دوستش بدارند، تمجید می‌کرد. بدیک خود نیز برای رافائل حرمت بسیار قایل بود (Ibid.). این را هم متذکر شویم که طرح استقرار فرانسویان در ایران، پس از ورود چند تن از اعضای کمپانی فرانسه، با شکست مواجه می‌شود (Ibid., p. 96). در سال ۱۶۷۴، کشیش اسپانیایی، پدرو کوپرو سباستیان<sup>۵۵</sup>، به ایران می‌آید. او حامل نامه‌ای از ژان سوم سوویسکی<sup>۵۶</sup>، پادشاه لهستان است که، در آن، بیهوده کوشش شده بود تا شاه ایران به عملیات مشترک نظامی

55) Pedro Cubero Sebastian

56) Jean III Sobieski

به ضد عثمانی‌ها راضی گردد (Ibid., p. 97). کوپرو، به هنگام مذاکراتش با شاه، مترجمی ارمنی داشت که به زبان ایتالیائی با وی سخن می‌گفت. (Ibid)

ژان شاردن رافائل را «مرد دانش و سلوک» (Ibid., p. 98) می‌شناخت. او، که پروتستان بود و از کاتولیک‌ها دوری می‌جست و در نوشته‌هایش از آنان بد می‌گفت، رساله رافائل درباره ژوزیت‌ها را خوانده بود و، از دو اثر رافائل، سفرنامه و تاجگذاری سلیمان، استفاده کرده بود (Ibid., p. 98). وی، که تجربه زندگی در ایران را نیز از سر گذرانده بود، می‌گفت: «تساهل مذهبی که فرانسه با آن جنگیده است، در ایران، نسبت به تشیع اعمال می‌شود» (Ibid., p. 99). ناگفته نماند که موفقیت شاردن در تهیه و تدوین سفرنامه‌اش بیشتر مدیون رافائل بود که آثارش را درباره ایران در اختیار او گذاشته بود. (Ibid)

آمبروجیو بَمِبِه<sup>۵۷</sup>، در سفرنامه‌اش که مقطعی منتشر شده است، توصیفی از اصفهان به دست داده به‌ویژه از کلاه فرنگی قصر سلطنتی که آن را «باغ بلبل» می‌خواند همچنین کلاه فرنگی «آینه‌ها»، که امروزه «هشت بهشت» خوانده می‌شود سخن گفته است (Ibid., p. 102). بَمِبِه روزی هم به دیدن فرانسوا پتی دُلاکروآ می‌رود. وی پیشتر او را در حلب دیده بود که مشغول فراگیری زبان‌های عربی و ترکی بود و می‌خواست از شاه کشورش اشتغال به شغل مترجمی را تقاضا کند. رافائل به توصیه کُلیِر، به استقبال پتی دُلاکروآ می‌رود که، از طریق بصره، به شیراز سپس به اصفهان آمده بود. وی از این تازه‌وارد که به هنگام ورود مریض بود مدتی مراقبت و پرستاری می‌کند (Ibid., p. 104).

پتی دُلاکروآ می‌گفت رافائل، از بدو ورود به اصفهان، به او فارسی آموخت تا سپس کسی برای ادامه تدریس پیدا شود (Ibid., p. 105). سرانجام رافائل دو تن از بستگان شاه، میرزا مرتضی و میرزا علی‌رضا، را برای تدریس معرفی می‌کند (Ibid). پتی دُلاکروآ با کشیش معروف، اُزب رُنْدو<sup>۵۸</sup> مکاتبه داشت (Ibid). ظاهراً این مکاتبات هنوز منتشر نشده مانده‌اند (Ibid., p. 100). وی، در بازگشت به کشورش، نسخه‌های خطی ارزشمندی به فرانسه می‌برد. از جمله آنها، رساله‌ای درباره نیروهای پویشی (cinématique) است که میرزا مرتضی به او هدیه کرده بود. (Ibid., p. 105, note 261)

57) Ambrogio Bembé

58) Eusèbe Renaudot (1648-1720).

جان فرایر<sup>۵۹</sup> سیاح انگلیسی، نیز با رافائل آشنا بود و سفرنامه‌اش، اوضاع کنونی ایران<sup>۶۰</sup>، حاوی فصولی است که نشان می‌دهد محتوای آنها برگرفته از ایران در سال ۱۶۸۴ اثر کمپفر<sup>۶۱</sup> است (Ibid., p. 107). فرانسوا پیکه<sup>۶۲</sup>، کنسول فرانسه در حلب، در سال‌های ۱۶۸۲-۱۶۸۴ به سمت سفیر فرانسه در اصفهان اقامت داشت و ظاهراً لویی چهاردهم با عجله او را به ایران فرستاده بود چون اعتبار نامه‌های او متعاقباً توسط کشیش معروف، فرانسوا دیکس دُلا شیز<sup>۶۳</sup> برایش فرستاده شد که در آن ایام مقام اعتراف‌گیر لویی چهاردهم را داشت و محل اقامت او بعداً به قبرستان مشرق پاریس (پرلاشیز) مبدل شد. (→ Ibid., p. 115)

در سال ۱۶۷۹، هیئتی از سوئد به ریاست لودویگ فابریوس<sup>۶۴</sup> به تهران اعزام شد. وی، در این سفر، بیست تن همراه داشت و، در سفر بعدی به سال ۱۶۸۳، شمار همراهان او به سی و سه تن رسید (Ibid., p. 114). در آن جمع، اینگلبرت کمپفر<sup>۶۵</sup>، منشی سفارت، هم بود. این هیئت تقریباً دو سال در ایران ماند. در بازگشت به سوئد، چند تن از تجار ارمنی و غیرارمنی نیز همراه آن هیئت بودند از جمله اولتاریوس که با سفرنامه و تحقیقات ایران‌شناختی خود شهرت می‌یابد. کمپفر نیز به رافائل نزدیک شد و همان راه اولتاریوس را در پیش گرفت. در واقع، رافائل با این هیئت آشنا می‌شود و، به درخواست اعضای آن، اثری در دستور زبان ترکی تألیف می‌کند که چاپ‌نشده می‌ماند و مؤلف، در آن، خود را مترجم همایون شاه ایران معرفی می‌کند (Ibid., p. 118). به این دستور زبان ترکی، فرهنگ فرانسه-ترکی منضم است (Ibid., p. 117). از مزایای این فرهنگ وجود مدخل‌های ترکی رایج در دوره صفوی در آن است (Ibid.). رافائل قبلاً اثری در فرهنگ زبان فارسی، به درخواست مبلغان مذهبی رُم تدوین کرده بود (Ibid., p. 118) که پتی دُلا کروآ رونوشتی از آن برای خود تهیه کرده بود. (→ Ibid.)

59) John Fryer

60) *The Present State of Persia.*

61) *de Persia de 1684.*

62) François Piquet

63) François d'Aix de la Chaise

64) Ludvig Fabritius

65) Engelbert Kaempfer (1651-1716).



اثر معروف کِمپِفِر، نوادر ایران<sup>۶۶</sup> (۱۷۱۲)، هم‌ارز سفرنامه شاردن است. کافی است یادآور شویم که لانگلس، برای چاپ سفرنامه شاردن در سال ۱۸۱۱، از یادداشت‌های کِمپِفِر در نوادر ایران استفاده کرده بود (← کِمپِفِر، ص ۱۱، مقدمه والتِر هیئتس). ظاهراً به تقاضای کِمپِفِر بود که رافائل اثر خود، ایران در سال ۱۶۸۴، را به زبان لاتینی نوشت و در اختیار او گذاشته بود. (→ Ibid., p. 119)

سابقه ادبیات زبان فرانسه در اوایل قرن هفدهم که متأثر از مطالعات شرقی است نتوانسته بود معمای «درویش مخلص» اصفهانی را بگشاید و او را بشناساند. اما فرانسیس ریشار، در تحقیقاتش، به این مهم نائل گردید.

دراویش در عصر صفوی به فرقه‌هایی منتسب بودند. معروف‌ترین این فرقه‌ها در آن ایام فرقه‌های حیدری و نعمت‌اللّٰهی بودند. رافائل مولوی‌ها را نیز، که از نظر کسوت متفاوت بودند و کشکولی به خود می‌آویختند، معرفی کرد. پیش از او، پدر روحانی آنژ دو سن ژوزف در دو اثرش از آنها یاد کرده بود. وی، به‌ویژه در سال ۱۶۷۵، از پیر آنان در «تکیه تخته‌گاه» (اصفهان)، محلّ درویش مخلص معروف سخن گفته بود که با پتی دولاکروآ نیز آشنا شده بود و برایش داستان‌های «هزار و یک روز»<sup>۶۷</sup> را نقل کرده بود. در واقع، پتی دولاکروآ متنوی را به یاری او و پدر روحانی آنژ دو سن ژوزف شناخته بود آن هم در ایامی که مجتهدان شیعه مولوی‌ها را طرد کرده بودند. به نظر می‌رسد که درویش مخلص و مریدانش در نظر داشتند به کاتولیک‌ها گرایش پیدا کنند و با کشیشان کارم اصفهان تماس‌هایی برقرار کرده بودند (→ Ibid., II, p. 169). کِمپِفِر نیز، که جزئیات احوال فرقه‌های دراویش را بررسی کرده است (← کِمپِفِر، ص ۱۳۶-۱۳۷)، از درویش مخلص یاد می‌کند.

بدین‌قرار، مسجّل است که درویش مخلصی وجود داشته و پتی دولاکروآ، برای چاپ هزار و یک روز، که در سال‌های ۱۷۱۰-۱۷۱۲ صورت گرفته با او در ارتباط بوده است.

66) *Amoenitatum exoticarum* (1712).

۶۷) (1710-1712) *Mille et un Jours, Contes Persans*. این کتاب با عنوان *الف النهار* (تهران، ۱۳۲۹) به فارسی ترجمه شده است و محمدجعفر محجوب، در بررسی‌های خود در این باب، اطلاعات سودمندی آورده است. (← محجوب، ص ۴۲۳-۴۳۹)

رفتار مجتهدان شیعه با او و پیروانش ناشی از آن بوده که آنان، در دوران حیدری‌ها و نعمت‌اللّٰهی‌ها، از طریق پدر روحانی آنژ دُسن ژوزف، به کاتالولیک‌ها گرایش یافته بودند.

رافائل دومان، چهره تابناک ایران‌شناسی در جماعت مذهبی فرانسه، اول آوریل ۱۶۹۶، در اصفهان، در حالی که مترجم شاه‌سلطان حسین بود، وفات یافت. (Ibid., I, p. 7)

بهترین روش تحقیق برای نشان دادن جایگاه دانشمند تهیّه و تدوین تک‌نگاری درباره اوست. مورخ فرانسوی بارتلمی ارنو<sup>۶۸</sup>، حافظ نسخ خطی در کتابخانه ملی پاریس، به سال ۱۸۵۲، نسخه خطی اثر رافائل دومان، اوضاع ایران در سال ۱۶۶۰، را معرفی کرد و آن مقدمه‌ای شد تا شارل شیفر، استاد زبان فارسی، این اثر را به سال ۱۸۹۰ در پاریس چاپ و منتشر کند. فرانسیس ریشار، پس از سال‌ها تحقیق درباره اسناد منتشر نشده مرتبط با رافائل، اثری در دو جلد به زندگی و آثار او اختصاص می‌دهد و با دانش مبسوطی به توصیف عصر او و بررسی آثارش و روابطش با مبلغان و سیاحان می‌پردازد. وی شمار این سیاحان را برآورد کرد و سهم هریک از آنان را بازشناساند. با معرفی هریک از آنان، برهه‌ای از تاریخ قرن هفدهم، دوره حکومت صفویه روشن می‌گردد. نقش بسیار مؤثر و سازنده رافائل در این دوره متمایز است. اسناد منتشر شده‌ای که ژان ریشار از آنها بهره جسته، یادآور اسنادی است که هانری دُارن<sup>۶۹</sup>، مورخ خاورشناسی فرانسه، در اثرش درباره زندگی پیرژفن<sup>۷۰</sup> (پاریس، ۱۹۲۹-۱۹۳۰، دو جلد) از آنها استفاده کرده است.

## منابع

- تاریخ ایران، کمبریج، دوره صفویان، ترجمه یعقوب آژند، جامی، تهران ۱۳۸۰.  
پورداد، ابراهیم، آناهیتا، پنجاه گفتار پورداد، به کوشش مرتضی گرجی، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۳.  
کمپفر، انگلبرت، سفرنامه، ترجمه کیکاووس جهانداری خوارزمی، چ ۳، خوارزمی، تهران ۱۳۶۳.

68) Barthelemy Hauréau

69) Henri Dehéraïn

70) Henri Dehéraïn, *La vie de Piette Ruffin, Orientaliste et Diplomate, 1742-1824...* Paris, 1929-1930, 2 vol.

- محبوب، محمدجعفر، ادبیات عامیانه ایران، مجموعه مقالات درباره افسانه‌ها و آداب و رسوم مردم ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، ج ۲، دو جلد، نشر چشمه، تهران ۱۳۸۳.
- RICHARD, F (1995), *Raphaël du Mans, Missionnaire en Perse au XVII<sup>e</sup>*, S. Vol. I, Biographie, Correspondance; Vol. II, Etats et Mémoire, Paris, Éd. L'Harmattan.
- CORBIN, H, (1981), *La Philosophie Iranienne et Islamique aux XVII<sup>e</sup> et XVIII<sup>e</sup> siècles*, Paris.

